

ما بر جاده های گل پوش تاریخ ایستاده نیستیم



فرید سیاوش

صحبت در پلینوم باز و وسیع نهضت آینده افغانستان

در باره وضعیت سیاسی افغانستان و ضرورت وحدت نیروهای دموکرات و مترقی

نسل بجا مانده از جنبش روشنفکری افغانستان شاید نسلی باشد که خود را در میان تباهی و خاکستر تداعی میکند .

با گذار از قرن بیستم به قرن بیست و یکم، تفکر نظامند جامعه بشری نیز دچار تحولات شگفتیز تاریخی گردیده است.

نیولیبرالیسم با دغدغه جهانی شدن خود را بحیث یک مترسک در مزرعه خون مسخره کرده است. بجای جهانی شدن خوشبختی و رفاه، فقر و بد بختی و اشغال، جهانی شده است. تضاد بین کمپنی های چندین ملیتی از یکسو و فشرده این تضاد باملیتاریزم رو به تزاید دولت های ملی، از سوی دیگر، سیمای تضاد هایی جهانی را در حوزه امپراتوری سرمایه به نمایش می گذارد.

هنوز زود است که در عرصه جهانی از پیروزی کی بر کی سخن بزنیم و اما میتوان به حیث یکی از اشکال تفکر قبول کرد، که جانب دگر تضاد را توده هایی میلیاردی مردم زمین می سازند.

مجموعه نیرو کار که در درون خود فی نفسه، نیروی بیکار جهان را نیزاحتوا می کند، به حیث یک حرکت در برابر تضاد های نامبرده بالا، قد می افرازد و زنجیره ای تضاد های جهانی را رنگ می بخشد.

هنوز شاید ندانیم که حرکت این تضاد بکدامین شیوه ها حل می گردد، به شیوه کلاسیک یا مدرن یا اسلوب های که تا هنوز کشف نشده باقی مانده اند. جهان سوم که یکی از حلقات برجسته تضاد های جهانیست، میتواند سر نوشت تضاد ها را به نحو دیگر رقم بزند، در قرن بیست ویکم با تسلط بازار جهانی شده آزاد، سرمایه داری پسا صنعتی را مفهوم زدایی میکند، و خود را به حیث یک واقعیت مبارز طرح می ریزد.

سرنوشت سرمایه با سرشت اشغال و تجاوز آمیختگی چراغان دارد، قرن سپتامبری با گام های اتومی نا قوس اشغال کشور ها را بصدا در آورد. کابل و بابل را پاپلاین جادویی به هم گره زد.

چرا من خواستم که اندکی تضاد های جهانی را بکاوم ؟

پرسش های نوین بر افرازیم

ما اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان(وطن) به کدامین پرسش ها پاسخ بجویم و یا بهتر است اینگونه عرض کنم که چه پرسش هایی را مطرح کنیم؟ اگر ما نتوانیم پرسش ها را به حیث مساله مطرح نماییم، تا سالیان درازی به گرد پاسخ های یکه و از قبل پذیرفته شده سرگردان خواهیم ماند. من باور ندارم که به یک پرسش یک پاسخ وجود دارد، برعکس به این باورم که به هر سوالی میتوان ده ها پاسخ ارایه کرد و از جمع بست پاسخ ها راهی را بسوی آینده گشود.

من بسیار علاقمندم که به این پرسش ها پاسخ های متفاوت ،اما جدی و روشن ارایه نمایم، اگر چه که رفقای نهضت آینده از چندین سال به اینطرف در نوشته های مرسوم به نقد ایدیالوژیک، پرسش هایی را در مورد حزب دموکراتیک خلق مطرح نموده اند، و پاسخ هایی را از جانب انگاره و نگرش منحصر بخود ارایه کرده اند، که بجای خود قابل مکث و ارجگذار است.

اینک من در درون پاسخ های نهضت آینده پرسش های نوین را مطرح می نمایم و همانگونه که رفقای نهضت را به کنکاش دوباره دعوت میکنم خود را نیز منحیث یک روشنفکر همان راه و روش درگیر تر می بینم:

1- به پرسش هژدهم برومری 7 ثور مکت نمایم. این حرف کافی نخواهد بود که هفت ثور را کودتا بنامیم یا انقلاب یا قیام یا رویداد، به نظر من مفهوم زدایی و مفهوم افزایی متعلق به رهبری کلاسیک حزب دموکراتیک خلق است. نسل ما به این پرسش با در نظر داشت آموزه ها، تجارب و دستاورد هایی نوین علمی - فلسفی به تکثیر پاسخ ها دست بزنیم تا نسل امروز و نسل بیرق گیر فردا که بمراتب نسبت به ما آگاه تر و فعالترند، در کابوس تفسیر های یکه ، نادرست و مطلق گیر نمانند.

2- توجه به پرسش و مساله شش جدی، بحث من در این نیست که آیا شش جدی مرحله ای نوین و تکاملی بود و یا اشغال کشور از سوی شوروی، بحث من در این است که ما از سطح گفتمان ترمینولوژیک (مقوله شناسیک) به صوب تحلیل ماهوی مساله گذار نمایم، ما اگر برای تفکر فردا می اندیشیم ونه به منفعت بیولوژیک خود، سزاوار است تا از این مرحله تاریخ تاویل خود را که راهگشاه امروز و فردا باشد بیرون بریزیم.

منتقدین خارج از حزب دموکراتیک و نویسندگان روسی به ششم جدی باربار به مثابه روز اشغال کشور پرداخته اند، و این ماهستیم که میتوانیم با استفاده از اسناد و زندگی درون حزبی گوشه های از این واقعیت را به نحو متفاوت تر به بیان در آوریم.

3- پرسش فروپاشی حزب یکی از آن مسایلی است که ما تا هنوز به پاسخ های روشن و راهگشاه دست نیافته ایم، رفقای نهضت در برخورد با این پرسش نیز رابطه بین عام/خاص را کمی مفهوم زدایی کرده اند و با استعمال عباره "معامله گری برخی از رهبران" فروپاشی حزب را به تحلیل گرفته اند. درحالیکه

در تفسیر رفقا، من نحوی از تسویه فزیک را مشاهده میکنم تا کاوش فکری را. برای من نفس ظاهراً گرایش بسوی تسلیمی مطرح می باشد که با آرایش هایی استخباراتی و استراتژیک و اپراتیفی شکل گرفته است و برای بار چندم از رهبری حزب دموکراتیک به حیث ابزار منافع استفاده شده است.

4- رفقای نهضت افغانستان را یک کشور اشغال شده دانسته و هر نوع شرکت را در رژیم فعلی محکوم میکند(شرکت در پارلمان و شرکت در انتخابات ریاست جمهوری). در اعلامیه اخیر که بمناسبت انتخابات ریاست جمهوری افغانستان انتشار یافته است، کاندیدان منسوب به شاخه های قبلی حزب دموکراتیک، در این اعلامیه از جنبش چپ اخراج گردیده اند به گمان من کنه مساله در این است که روشنفکر افغانستان به علت نرسیدن به نقد تاریخی و خود سازی متفکرانه دچار سرگردانی سیاسی شده است. کسی بسوی قدرت میرود کسی به حیث ناظر حاشیه نشین به بیرون از مرز میماند. فراموش نکنیم که نتیجه هر دو رفتار، در عمل تاریخی نتایج یکسان دارد.

مشکل اساسی شاخه های حزب دموکراتیک خلق افغانستان در معضلات عمومی جریان روشنفکری افغانستان سرازیر است، ما نا گزیر هستیم که سر انجام به این مشکلات فایق آییم وگرنه کوهی از سیاهی را از دستی به دست دیگر منتقل کردن است.

مشکل ما یا به تعبیر درست تر مشکل روشنفکر امروزینه ما مساله فکریست. نبود انتقاد از خود و اندیشیدن در باره صورت های اساسی اشتباهات، آن دالان بی سر انجامیست که مسافران را به بن بست می برد. برای ایجاد یک حرکت روشنفکرانه(چه در فرم حزبی و چه در قالب جبهه یی) ما پیش از آنکه بقدرت بیاندیشیم به روابط پراکنده قدرت اندیشه کنیم.

چه به سویه فردی چه به سویه گروهی گذشته و حال خود را از منشور انتقاد علمی عبور بدهیم و فارغ از تسویه های جسدی راهی را بسوی تولید اندیشه و اندیشیدن باز نماییم.

مبالغه نخواهد بود اگر بگویم که هر یک ما و هر گروه از ما خود را اشرف مخلوقات دانسته و دیگران را هیچ، این طرز برخورد و نا اندیشیدن است که ما را بسوی روایت های یکه و قطعی می برد.

به قول ژان فرانسوا لیوتار ما در وضعیت ابطال احکام قطعی و یکرخت قرار گرفته ایم.

از کجا باید آغازید؟

اگر ما نجنبیم، مبارزه و تاریخ منتظر ما نمی نشیند، ونسل دیگری از درون تضاد های اجتماعی قد می افرازد. و این نسل به پیمانہ ما باید قربانی بدهد تا به جایی برسد که خود را محکوم به انتقاد از خود بداند.

آحاد روشنفکری وقتی به جریان تبدیل می گردد که نخست به تصویر تفاوت باور پیدا کند و همانگونه که خود را برسمیت می شناسد، دیگران را نیز برسمیت بشناسد، با پذیرش این روش است که گفتمان های سازنده خروشان می شود. و از طریق به هم آمیزی گفتمان ها به کنار هم آمدن افراد و گروه ها نایل می گردیم. شرط اولیه برای هر کنار آمدن و گفتمانی، صداقت و ایثار، گذشت و شکیبایی است.

ما بر جاده های گل پوش تاریخ ایستاده نیستیم، بل بر پشت نهنگ حوادث شط می زنیم، ما نمی توانیم که سلام خود را مثل عاشقان گل سرخ به آنکه فراسوی گل ابریشم نشسته است تقدیم نماییم. ما در یوریشیمای تناقض و از خود بیگانگی (هگل، فیورباخ، مارکس) نشسته ایم. و تابلوی شکسته خود را نه در پهنای خاکستر که بر دیوار هوس می آویزیم. پرمیته آتش و روشنایی را از فراز

نای اَلْمپ به انسان تسلیم کرد و انسان سپتامبری سایه های روشنایی را در
زیر درخت نیلوفرین می افشاند.

روشنایی همچنان پرتو خواهد زد، و ما نیز به امید سپیده دم سر انجام نقبی به
سوی دالان های چراغان فردا خواهیم زد، اگر دست های ما مانند شمع های
روشن صمیمانه بدرخشند.